

موضوعی را ذکر کند، ده‌ها حکم برای آن ذکر کند، بگوید فلان چیز را نخور، نیشام، نماز با آن نخوان، طواف نکن، چه نکن، چه نکن. به جای این که این قدر بیاید حرف راجع به هر چیزی تک تک بزند، می‌گوید آقا، نجس حرام است همه این‌ها، بعد دیگه بعد از این می‌گوید فلان چیز نجس است، فلان چیز نجس، یعنی همه آن‌ها را این جا بار کن، همه آن‌ها... به جای این که بخواهد هی تکرار کند تکرار کند... می‌آید یک حکم وضعی جعل می‌کند بعد می‌گوید این مصداق آن است، این مصداق آن است. دیگر هی لازم نیست یک کتاب راجع به هر چیزی حرف بزند. پس حکم وضعی هم مهم است به خاطر احکامش. حالا این جا گفته می‌شود اگر شارع در همان مثال... اگر شارع دم متخلف در ذبیحه را نجس می‌دانست با آن احکام کثیره‌ای که دارد لبان و ظهر درست است بگوییم و هکذا.

می‌گویند «و الوجه فی جریان القاعدة فی الحكم الوضعی و التکلیفی الغير الالزامی» تکلیفی غیر الزامی هم می‌گویند واجب نیست که مردم همه بخواهند اهتمام داشته باشند یاد بگیرند و این‌ها، مستحب است، قابل ترک است.

«و کذا الحكم الغير الالزامی» می‌فرماید بله «أنّ الحكم» وجه در جریان قاعده در این دو تا این است که «أنّ الحكم الوضعی» نیز مورد اهتمام متشرعه هست «و لو باعتبار ما یترتب علیه من الآثار التکلیفیة» و چون مورد اهتمام‌شان است اگر باشد آشکار می‌شد، منتشر می‌شد، ابانه پیدا می‌کرد. و هم چنین حکم غیر الزامی، اگر واقعاً تجدید غسل جنابت بدون این که عامل جنابت تکرار بشود مستحب بود، این هم اهتمام دارند متشرعه به آن، این هم لبان و ظهر.

«فإنّه مورد لإهتمام المتدینین» اگر چه قبول داریم، «و إن لم یکن علی حد الالتمام بالحکم الالزامی» در آن حد نیست ولی بالاخره مورد اهتمام است. بنابراین چون این چنینی است «فتجرى فیهما» هم در حکم وضعی، هم در حکم تکلیفی غیر الزامی «نکته القاعدة» آن سر قاعده و نکته قاعده که ملازمه است و این اگر این نباشد پس آن هم نیست در این هم جاری می‌شود، که آن نکته چیست؟ «و هی الملازمة بین ثبوت الحكم» یا نفی آن حکم و بین اشتها و شیوع و ظهور آن در بین متشرعه. و صلی الله علی محمد و آل محمد

## جلسه ۹

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

«الامر الثالث المراد بالاشتهار و الظهور» خب در قاعده لو كان لبان، دو تا گزاره وجود دارد. گزاره اول «لو كان» به معنای «لو ثبت» گفتیم کان تامه است. لو كان این مطلب، این حکم ثابتاً لبان؛ هر آینه آشکار می‌شد، اشتهار پیدا می‌کرد لإشتهار و بان.

بحث سوم، امر سوم این است که مقصود از این اشتهار و ابانه در چه حوزه و محیطی است، کجا اشتهار و بان؟ می‌فرمایند که مقصود جابجا مختلف است، بعضی جاها مقصود از اشتهار و بان، یعنی اشتهار فی الروایات، فی النصوص الشرعية، این است. گاهی نه، اشتهار یعنی اشتهار بین الفقهاء، و گاهی هم اشتهار یعنی اشتهار بین المسلمین، بین المذهب الجعفری و هكذا. پس به تناسب آن امر، این اشتهار به تناسب آن معنا می‌شود که گاهی لازمه این حرف این است که در روایات اشتهار پیدا بکنند، در سخنان خود ائمه اشتهار پیدا بکنند. مثلاً گفته می‌شود که مثلاً در این جا اگر گفته بشود که این سیره، ائمه با آن مخالفت کرده‌اند و خواسته‌اند آن را براندازند، خب اگر واقعاً آن گزاره ما این باشد که آیا ائمه در صدد براندازی این سیره برآمده‌اند یا نه؟ خب براندازی فرهنگ همگانی راسخه در اجتماع این احتیاج به چی دارد؟ به این دارد که سرمایه‌گذاری بالایی بشود، صدها بار باید گفته بشود، تأکید بشود، امام‌های مختلف در ازمنه مختلف بفرمایند. بفرمایند تا این که این فرهنگ راسخ همگانی اجتماعی از بین برود. براندازی غیر از اعلام موقف است. اعلام موقف ممکن است به یک کلام بگویند من قبول ندارم، اعلام موقف امرٌ اما براندازی امرٌ آخرٌ. در براندازی لازمه این که اگر اراده براندازی دارند این است که باید اشتهار و بان بین خود ائمه که کلمات فراوان، روایات فراوانی از آن‌ها صادر شده باشد. اما اگر نه، مقصودشان براندازی نبوده، مقصودشان این بود که اعلام بکنند ما این را قبول نداریم، همین. خب اگر این باشد لازم نیست که اشتهار و بان روایات فراوانی باشد. پس جابجا مختلف است. آن گزاره‌ای که می‌خواهیم با آن با قاعده لو كان لبان آن را اثبات کنیم یا نفی کنیم، باید خصوصیات آن را ملاحظه کنیم، گاهی آن خصوصیات اقتضاء می‌کند که بان و ظهراً مقصود بان و ظهراً فی الروایات باشد، گاهی مقصود بان و ظهراً فی فتاوی الفقهاء باشد، گاهی بان و ظهراً در بین مردم و بین مسلمین و متدینین باشد. فقیه جابجا، مسأله به مسأله که می‌خواهد به این قاعده توجه کند و تمسک کند، خصوصیات مسأله را باید محاسبه کند تا این که ببیند بان و ظهراً کجا را باید حساب بکند.

«أن المقصود فی التالی فی القاعدة» مقدم چیه؟ لو كان است. تالی؛ لبان است.

س: این بحث شهرت فتاوی که فرمودید مثلاً فرض کنید در این بحث شاه که مثلاً فقهای سابق تا قبل از علامه...

ج: این یأتی، عین همین فرمایش شما یأتی در اشکال به قاعده و جوابش یأتی.

«أن المقصود بالتالی فی القاعدة» یعنی لبان، «و عندما نقول» آن جایی که در مورد این قاعده می‌گوییم لو کان لبان و ظهر و اشتهر، این عبارات سه گانه را به کار می‌بریم می‌گوییم لبان، گاهی می‌گوییم ظهر، گاهی می‌گوییم و اشتهر، گاهی همه را با هم جمع می‌کنیم، «هو التبیّن و الاشتهار فی الآیات و الأخبار أو فی فتاوی الفقهاء و ارتکاز المتشرعة و عملهم علی سبیل منع الخلو» یعنی این‌ها اجتماع‌شان هم اشکال ندارد، گاهی ممکن که لبان و ظهر، یا باید هم در کلمات ائمه و هم در بین مسلمین. این‌ها علی سبیل منع الخلو است یعنی این ابانه علی سبیل منع الخلو که یکی از این صحنه‌ها خالی از این اشتها نباشد این لازم است، مقصود این است.

س: دو جا کلاً شد؟ چون تعبیر او آورده، یک دانه او آورده دو جا است. یا بین آیات و اخبار مشهور باشد یا بین فتاوی...  
فتاوی...

ج: سه جا شد.

س: پس واو دارد.

ج: بله، چون رسم این است که وقتی چند تا می‌شود آن آخری را با واو عطف می‌کنند.

«الامر الرابع: حجیة القاعدة ثم إن الملازمة المدعاة فی هذا القیاس إما تكون قطعیةً وإما أن تكون ظنیة اطمینانیة أو ظنیة غیر اطمینانیة»

خب ما در این قاعده لو کان لبان، در این قیاس استثنایی در قضیه ابتدایی آن که می‌گوییم لو کان لبان، پس یک ملازمه‌ای را ادعا می‌کنیم؛ می‌گوییم اگر باشد، اگر ثابت بود باید اشتها پیدا می‌کرد، باید ظهور پیدا می‌کرد. پس یک ملازمه‌ای را ادعا می‌کنیم. بعد می‌آییم در قضیه دوم استثناء می‌کنیم مقدم یا تالی را و نتیجه می‌گیریم که معمولاً تالی را استثناء می‌کنیم می‌گوییم و لکن لم یبین. این ملازمه بین مقدم و تالی، این ملازمه تارةً به نحو قطع برای ما محرز است یعنی قسم می‌توانیم بخوریم که این ملازمه وجود دارد، یقین داریم به ملازمه. تارةً این ملازمه در حد قطع نیست ولی در حد اطمینان است یعنی اطمینان داریم. اطمینان عبارت است از گمان یعنی ظنّ متاخم للعلم، علم نیست یک احتمال عدم داده می‌شود اما آن احتمال عدم به حدی ضئیل و ناچیز است که اعتنا به آن نمی‌شود. به این می‌گوییم اطمینان. گاهی هم هست که نه قطع است، نه اطمینان است بلکه یک ظن مجرد است. شصت درصد، هفتاد

درصد می‌گوییم بین ثبوت و اشتها ملازمه هست. پس بنابراین ما ملازمه‌ای را که ادعا می‌کنیم در قیاس قاعده لو کان لبان، این ملازمه تارة قطعیه، تارة اطمینانیه و تارة ظنیه است. کما این که وقتی در قضیه دوم می‌آییم نفی می‌کنیم وجود تالی را، تارة یقین داریم به این نفی، تارة اطمینان داریم به این نفی. یعنی تارة یقین داریم که لم یشتهر، لم یبن، یقین داریم، رفتیم حسابی فحص کردیم، بررسی کردیم یقین کردیم که بله چنین چیزی نیست. و آخری اطمینان داریم و ثالثاً نه مظنه داریم که این چنین است. و یک فرض چهارم هم وجود دارد و آن این است که حجت شرعی داریم ولو قطع وجدانی نداریم، اطمینان وجدانی هم نداریم، مظنه هم حتی نداریم، بلکه ظن برخلاف شاید داشته باشیم، اما حجت شرعی داریم بر این که لم یبن. مثل چی؟ مثل این که می‌بینیم مثلاً مقدس اردبیلی، وحید بهبهانی، شیخ انصاری، محقق حلی، این‌ها فرموده‌اند که لم یبن، اخبار کردند به این که بین متشرعه چنین چیزی آشکار نشده، این لاشتهر محقق نشده، که این هم قسم چهارم است.

آیا قائلین به حجیت قاعده لو کان لبان در تمام این فروض چه در ناحیه ملازمه، چه در ناحیه استثنایی که می‌شود، می‌گویند قاعده لو کان لبان حجت است یا نه؟ قطعاً آن جایی که هر دو طرف قطع است؛ هم ملازمه قطع است، هم لم یبن قطع است، خب این جا لاشکال به این که حجت است. این قدر متیقن این حجیت این جاست دیگر. قطع دارم ملازمه است، قطع دارم که لم یبن، لم یشتهر. خب این جا یقین پیدا می‌کنم پس چنین چیزی نیست و حجیت قطع هم مسلم است، حالا بگویی ذاتی است یا ذاتی نیست این‌ها ایش را کار ندارم ولی حجیت آن مسلم است. این صورت مسلم است.

جایی که هر دو طرف اطمینانی باشد، این جا هم لاشکال در این که حجیت دارد به خاطر این که اطمینان ولو قطع نیست اما به حسب ادله‌ای که در اصول اقامه شده و هم چنین در فقه، معمولاً آقایان می‌گویند اطمینان حجت است، حالا بعضی صورت بعضی‌ها یک مناقشه‌ای دارند اما معمولاً قائل به حجیت اطمینان هستند. پس در آن صورت هم حجیت است.

اگر هر دو ظنی باشد اما ظن غیر اطمینانی، خب اگر هر دو ظن غیر اطمینانی بود این حجیتی ندارد به خاطر این «إنَّ الظن لا یغنی من الحق شیئاً» ادله‌ای که در اصول اقامه شد بر این که ظن حجت نیست، مظنه حجت نیست.

اگر هر دو حجت شرعی بر آن باشد؛ اگر این را هم فرض کردیم که بله هر دو حجت شرعی است خب معلوم است که این هم حجت است. این در صورتی که همه را چه جوری فرض کردیم؟ هر دو قطع، هر دو اطمینان، هر دو مظنه، هر دو حجت شرعی.

حالا اگر تلفیقی بود، این‌ها تلفیقی‌ها آن جایی که هر دو طرف چه ملازمه، چه نفی، هر دو امری بود که حجت است. حالا ولو این که سنخ آن با هم فرق کند. مثلاً ملازمه قطعی است، نفی اطمینانی است. یا نفی حجت شرعی بر آن هست. یا ملازمه اطمینانی است، نفی قطعی است. یا ملازمه حجت شرعی دارد، آن یکی نفی قطعی است یا اطمینانی است، این‌ها هم حجت است. خلاصه این قاعده لو کان لبان، کجا حجت است؟ در جاهایی که هم آن ملازمه یک امر حجتی قائم شده باشد بر آن، من القطع أو الاطمینان أو یک حجت تعبدیه شرعیه مثل خبر ثقه و امثال ذلک و آن نفی هم حجت بر آن قائم شده باشد. ولو این که حجتی که بر آن طرف قائم شده با این طرف دو سنخ باشد ولی حجت باشد. مواردی که حجت بر هر دو طرف وجود دارد این جا این قاعده قابل تمسک و اعتماد است.

س: از این طرف مثبتات آن حجت نبود..

ج: بله؟

س: اگر یکی از این اطراف خودش حجت بود ولی مثبتاتش حجت نبود.

ج: بله. اگر چنین چیزی باشد که... ولی امارات معمولاً آقایان می‌گویند مثبتاتش حجت است. این نکته خوبی بود که ذهن شما متوجه شد، این را باز تذکر می‌دهیم و می‌گوییم. که مواردی که مثبتات حجت باشد و ملازمه مسلم باشد آقایان گفتند حجت است مثلاً از باب مثال. در باب اجماع منقول اگر یادتان باشد در باب اجماع منقول خب وجه حجیت اجماع چیست؟ کشف از قول معصوم است. اگر شما به طور اجماع محصل خودتان واقعاً بررسی کردید دیدید علمای اسلام از صدر اول الی یومنا هذا، یا الی زمان محقق، همه و همه و همه دارند می‌گویند فلان چیز واجب است، یا فلان چیز حرام است، یا فلان چیز جزء نماز است، آیا اگر تمام علمای اسلام گفتند بین قول این‌ها و این که قول شرع همین باشد ملازمه هست یا نیست؟ توی بحث اجماع محصل می‌گویید ملازمه است. حالا اگر این که تمام این علما این حرف را زدند شما عملاً خودتان احراز نکردید، اما خبر ثقه معتمد آمد گفت بله همه فقهاء این حرف را زدند مثلاً شیخ طوسی رضوان الله علیه اخبار کرد و فرمود تمام فقهاء من عصر الصادق علیه السلام الی

عصرنا این حرف را می‌زنند. خب این جا یک پایه مطلب که ملازمه دارد بالوجدان برای ما ثابت نیست. بله ملازمه بین این که این‌ها بگویند و حرف شارع هم همین است، این ملازمه عقلی است، قبول داریم اما ملازم ثابت باشد این به خبر ثقه است. گفتند این جاها هم حجت می‌شود. وقتی دو تا چیز با هم ملازمه داشت، وقتی خبر واحد ثقه قائم بر این ملزوم شد، لازم چه می‌شود؟ اثبات می‌شود در صورتی که شما ملازمه را قبول داشته باشید. حالا این جا شما قبول دارید که اگر آن مطلب باشد این مطلب هم خواهد بود، یعنی اگر آن ثابت باشد لبان و ظهر، حالا اگر شیخ طوسی آمد فرمود این لم یشتهر بین الاصحاب، لم یشتهر فی ازمنة الائمة عليهم السلام قهراً برای شما اثبات... چون ملازمه را قبول دارید پس معلوم می‌شود این حرف در زمان ائمه نبوده، این حرف شارع نبوده.

«الامر الرابع حجیة القاعدة» حجیت به معانی مختلفه در اصطلاح فقهاء و اصولیون به کار می‌رود اما یک اصطلاح جامع این است که وقتی به چیزی می‌گوییم حجت که قابلیت احتجاج دارد یعنی هم عبد می‌تواند در مقابل مولی به آن احتجاج کند، هم مولی در مقابل عبد می‌تواند به آن احتجاج کند یعنی استدلال کند به آن بگوید چرا این کار را کردی با این که من در قرآن این حرف را زده بودم، مگر من در قرآن نگفته بودم «فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ» (بقره/۱۸۵) چرا روزه نگرفتی. پس این «من شهد الشهر فليصمه» این ظهور می‌شود حجت یعنی ما یحتج به، ما یصح الاحتجاج به است. اگر عبد روزه نگرفت، مولی به او گفت چرا روزه نگرفتی؟ می‌گوییم خودت فرمودی «وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ» (بقره/۱۸۵) من مسافر بودم، من مریض بودم، خودت این جوری گفتی، این جا احتجاج عبد به مولی است. پس حجیت قاعده یعنی این که به این قاعده می‌شود احتجاج به آن بکند. فقیه احتجاج کند بگوید حکم خدا این است، یا شارع احتجاج کند بگوید ایها الفقیه با این که این جور بود چرا این فتوا را ندادی؟ یا چرا این جوری دادی؟ پس این احتجاج این جا به معنای صحة الاحتجاج است، به این معنا ما می‌گیریم، بله به معنای معذرت، منجزیت، به معنای طریقت، به معنای عامل معامله، اصطلاحات دیگر هم در کلمه حجیت وجود دارد، توی این کتاب بنابر کلمه حجیت که گفته می‌شود یعنی همین صحة الاحتجاج.

«ثم إن الملازمة المدعاة في هذا القياس» این ملازمه بین مقدم و تالی که در این قیاس لو کان لبان ادعا می‌شود، «إما أن تكون قطیعة و إما أن تكون ظنیة اطمئنانية أو ظنیة غیر اطمئنانية» این سه حالت را دارد. «بمعنی» این که ظنی غیر اطمینانی است چیست؟ «بمعنی أن الغالب بحسب العادة أنه لو کان لبان و ظهر» این که می‌گوییم ظن غیر اطمینانی داریم یعنی این جوری است که غالب به حسب عادتی که بین مردم رایج شده این است که اگر این حقیقت

محقق شده باشد و واقعیت داشته باشد این لبان و ظهر، «و إن لم تكن هناك ملازمة قطعية یا اطمینانیة» می‌گوییم اگر این باشد همه می‌فهمیدند. مثلاً امروز می‌گویند اگر فلانی ثبت‌نام کرده بود برای مجلس همه می‌فهمیدند، این آدم چهره‌ای است. این اگر ثبت‌نام کرده بود... اما ملازمه قطعی ندارد. ملازمه اطمینانی ندارد. اما به حسب غالب چون آدم‌های چهره وقتی بروند ثبت‌نام کنند مشهور می‌شود، ظن به این پیدا می‌شود که این آقا حالا که مشهور نشده معلوم می‌شود که ثبت‌نام نکرده مثلاً.

س: ظن معتبر را شامل نمی‌شود؟

ج: ظن معتبر همان اطمینانی است دیگه، ما ظن غیر اطمینانی معتبر نداریم.

س:؟؟؟

ج: می‌آید، آن که خبر بدهند می‌آید.

س: ملازمه..

ج: ولی آن را نگفته، در ملازمه‌اش نفرموده چون خیلی مورد آن نادر است ولی در آن طرف فرموده.

س: ... می‌شود تصویر کرد؟

ج: حالا توی اصول نمی‌گوییم مورد دارد، قاعده کلی داریم می‌گوییم.

«و كذا في ناحية نفى التالى» هم چنین در ناحیه نفی تارلی که عبارت باشد از تبیین و ظهور «فقد يقطع بعدم التبين و الظهور» خب این «و قد يحصل الظن الاطمئناني، أو غير الاطمئناني بالعدم» این هم سه حالت دارد. سه حالت آن جا، سه حالت این جا، سه ضربدر سه، نه حالت می‌شود.

«و بملاحظة كلا الامرى تختلف نتيجة القياس و هي استنتاج نفى المقدم» به ملاحظه این دو امر در ناحیه ملازمه و در ناحیه نفی تالی، نتیجه قیاس اختلاف پیدا می‌کند. نتیجه قیاس چیست؟ عبارت است از استنتاج نفی مقدم، چون توی قیاس لو کان لبان معمولاً این چنینی است و لکن لم یبین پس نتیجه این می‌شود که مقدم هم محقق نیست. این عدم تحقق مقدم که نتیجه قیاس هست به اختلاف این صور اختلاف پیدا می‌کند. گاهی یقینی می‌شود، گاهی اطمینانی می‌شود، گاهی ظنی می‌شود، فلذا گاهی هم حجت می‌شود، گاهی هم حجت نمی‌شود.

«فإن حصل القطع بانتفائه فلا اشكال في حجية القطع و كذا إن حصل الظن الاطمئنانى و قلنا» به این که «بحجیة الاطمئنان» قائل به حجیت اطمینان هم شدیم. بله خلافاً لمثل محقق آقا ضیاء قدس سره که در حاشیه عروه البتیه انکار کرده حجیت اطمینان را مثلاً، یا بعضی از معاصرین در کتاب الکافی شان حجیت اطمینان را گمان می‌کنم ایشان هم انکار کرده باشد ولی معمولاً فقهاء و اصولیین قائل به حجیت اطمئنان هستند. «و بالجمله»...

س: ... در نسبت به ملازمه حرفی زده. اگر ملازمه ما غیر اطمینانی باشد ولو این که به تالی هم اطمینان... باز هم حجت نیست، این را متذکر نشده.

ج: چرا؟

س: ... بانتفائه، به انتفاء تالی دیگر.

ج: خب بله دیگر.

س: پس ملازمه را در نظر نگرفته.

ج: ملازمه را قطعاً در نظر گرفته، آن مفروغٌ عنه است دیگر. حالا می‌فرماید. می‌گوید ملازمه یا قطعی است... گفتم دیگر، ملازمه یا باید قطعی باشد... بالاخره ملازمه باید حجت باشد. یا حجیت آن به قطع باشد یا به اطمینان باشد، ما امر سومى هم اضافه کردیم؛ یا حجیت تعبدیه داشته باشد. آن جا وقتی مسلم شد حالا در ناحیه تالی هم باید حجت داشته باشید، حجت شما یا قطع است یا اطمینان است یا باز حجت تعبدیه است. اگر بر هر دو؛ هم آن قضیه‌ای که در آن ملازمه گفته شده و هم در آن جایی که استثناء دارد می‌شود هر دو برپایه حجت باشد، حجت‌ها، چه هم‌سنخ باشند مثل این که هر دو قطعی باشد، هر دو اطمینانی باشد، هر حجت تعبدی باشد، چه هم‌سنخ نباشد یکی قطعی باشد یکی اطمینانی باشد مثلاً. یکی قطعی باشد یکی مثلاً حجیت تعبدیه داشته باشد. آن ملاک این است، برای حجیت ملاک این است.

می‌فرمایند که: «و بالجملة الاستدلال بالقاعدة منوطٌ بكون النتيجة قطعية أو اطمئنانية على الاقل» حاصل کلام این است که استدلال به این قاعده مورد بحث منوط به این است که نتیجه‌ای که حاصل می‌شود که نتیجه این است که پس مقدم نیست، این یا قطعی باشد که این در کجاست؟ قطعی باشد، هر دو طرف قطعی باشد. یا لااقل اطمینانی باشد. آن در جایی است که... اطمینانی چون تابع اخص مقدمات است آن جایی است که پای غیر قطع توی کار



باشد، حالا یا هر دو اطمینانی باشند، یا اگر یکی اش قطعی است دیگری اطمینانی باشد چون نتیجه تابع اخص مقدمات می شود دیگر، همین که یکی اطمینانی شد ولو دیگری قطعی باشد نتیجه اطمینانی می شود.

«نعم اذا كان» این آن صورتی که گفتیم حجیت تعبیه باشد با این نعم استندراک می کنند. «نعم اذا كان نفی التالی» که تالی عبارت است از تبیین و اشتهار، «اذا كان نفی التالی ثابتاً بالظنّ المعبر كما اذا اخبر بعدم الاشتهار ثقةً متتبعاً» یک آدم ثقة ای که اهل تتبع و تفحص است تا قولش حجت باشد. یکی است توی خانه اش همین جور نشسته بگوید آقا نیست. این قولش در این جا حجت نیست. آدم ثقة متتبع باشد، او اخبار کند «اخباراً حسياً» چون اخبار حدسی حجت نیست. اخبار حسی باید باشد یعنی این مطلب را از راه حس به دست آورده باشد.

س: محتمل حسی باشد چی؟

ج: آن هایی که قائل هستند کفایت می کند. حسی که می گویند آن هم داخل است.

«اخباراً حسياً» این جا «امکن الاعتماد علیه» امکان دارد اعتماد بر این ظنّ معتبر. البته در چه صورتی «اذا كانت الملازمة بين التالی و بين المقدم ملازمة قطعية أو اطمئنانية عند المخبر» اگر آن ملازمه بین مقدم و تالی عند المخبر، یعنی کسی که این آقا دارد اخبار به او می دهد. عند المخبر این ملازمه قطعی باشد، خودش قبول دارد قطعاً یا اطمینان دارد که ملازمه هست. بعد از این که خود این مخبر یقین دارد به ملازمه یا اطمینان به ملازمه دارد، حالا اگر آن ثقة آمد گفت این لم بین، لم یشتهر، این آقا می تواند بگوید پس آن مطلب محقق نشده. «اذ» چرا می تواند این کار را بکند؟ «اذ یشب بذلک الإخبار لازمه» چون به این اخبار ایشان لازم این اخبار هم ثابت می شود. مثل این که اگر کسی گفت که... آمد اخبار کرد یک ثقة ای گفت من هلال را دیدم، بینه آمد گفت هلال را دیدم، ثابت می شود شهر رمضان است که لازمه اش است. آمد گفت من خودم دیدم خورشید طلوع کرد، خب ثابت می شود که روز است که لازمه اش است. آن لازم نیست شهادت به روز بودن بدهد، به چیزی که ما بین آن و روز بودن ملازمه را قطع داریم، آمد به آن ملزوم شهادت داد لازم اثبات می شود. این جا چون ما بین ثبوت و اشتهار یقین داریم ملازمه هست یا اطمینان داریم ملازمه هست وقتی آمد گفت اشتهار پیدا نشده می فهمیم پس بنابراین آن امر ثابت نیست.

خب «و هو» که آن لازم انتفاء مقدمه است. «نظیر ما اذا اخبر الثقة بالاجماع الكاشف عن رأى المعصوم علیه السلام» مثل این که ثقة معتمد مثل شیخ طوسی مثلاً یا مفید رضوان الله علیهما اخبار به اجماعی ای می کند که این اجماع

کاشف از رأی معصوم است یعنی نمی آید بگوید ده تا عالم، می گوید همه، اجماعی که کاشف است. یعنی اجماعی که در حد اجماع کاشف است، اگر اخبار به چنین چیزی داد قول معصوم ثابت می شود. چون ما قائل هستیم خودمان که بین چنین اجماعی و قول معصوم ملازمه است، حالا که ملازمه را قبول داریم اگر ایشان آمد گفت چنین اجماعی وجود دارد پس آن لازمش که قول معصوم باشد اثبات می شود. در مانحن فیه هم همین جور است. چون ملازمه بین وجود آن شیء و اشتهر و بان و ظهر را قبول داریم، اگر آمد گفت نه آقا این لازمه وجود پیدا نکرده؛ لم یبن، لم یشتهر. از این می فهمیم که پس آن وجود هم ندارد، آن مطلب وجود ندارد مثل آن جا. خب در این عبارات که دیدید نسبت به حجیت معتبره، ظن معتبر فقط در ناحیه تالی گفته شده. ما اضافه کردیم گفتیم می شود در ناحیه مقدم هم فرض کرد. بنابراین باید... عبارت جامعه این شد...

س: استاد نمی شود.

ج: حالا اجازه بدهید تا من این کلام...

عبارت جامعه این شد که ملازمه باید با حجت ثابت بشود، حجت هم یا قطع است یا اطمینان است یا خبر معتبر است. و بطلان تالی و عدم تالی و عدم تحقق تالی هم باید با حجت ثابت بشود که آن هم یا قطع است یا اطمینان است یا خبر معتبر است. اگر آن ملازمه با حجت ثابت شد و بطلان تالی هم با حجت ثابت شد این قاعده می شود حجت، ما یصح الاحتجاج بها می شود، سواءً این که این حجت طرفین یک نوع باشند، هم جنس و هم سنخ باشند؛ هر دو قطع، هر دو اطمینان، هر دو ظن معتبر، یا مختلف باشند. بله، در صورتی که مختلف باشند نتیجه حتماً تابع اخص مقدمات خواهد شد. بفرمایید.

س: حاج آقا به خاطر این که ملازمه یک امر حسی نیست حدسی است و لذا شهادت بینة یا شهادت شیخ طوسی در این ملازمه به درد ما نمی خورد، اجتهاد کرده.

ج: خب اما اگر یک خبر تقه‌ای آمد ز راره گفت، امام صادق فرمود بین این مطلب و آن ملازمه است. آن جا چی؟

س: خب بین این مطلب و آن نیست بین...

ج: امام صادق مثلاً فرمود...

س: آن موقع دیگر نیاز نیست به قاعده لو کان لبان و این‌ها برویم.

ج: چرا. ما نمی‌دانیم ملازمه هست. عقل ما می‌گوید. مثلاً امام صادق فرمود که اگر حضرت موسی فلان مطلب را فرموده بود لاشتهر و بان، این را حضرت فرموده بود که چون حضرت واقف به خصوصیات آن زمان است می‌فرماید اگر حضرت موسی این مطلب را گفته بود لاشتهر و بان، پس این را به خبر فهمیدیم، حالا رفتیم فحص کردیم ببینیم اشتهر و بان أم لا، فهمیدیم نه. یا خودش فرمود لم یشتهر و لم یبن، پس می‌فهمیم نبوده. بنابراین در مواردی می‌شود فرض کرد این مسأله را و می‌دانید همان طور که احکام شرایع سابقه در مواردی به درد شریعت ما هم می‌خورد، بنابراین این قابل این جهت هست.

س: اگر فرمود که اگر زراره از ما نقل نکرده پس ما نگفتیم.

ج: بله؟

س: مثلاً در موضوع حج اگر زراره از من نقل نکرده پس من نگفتم.

ج: بله این هم می‌شود. یا مثل آن جا اگر یک روایتی بود... دیروز می‌خواندیم برای دوستان که آن جا حضرت فرمود که اگر تو بر حمران غلبه کردی بر من غلبه می‌کنی. اخبار به ملازمه است که غلبه بر آن مساوی است با غلبه بر من و لکن تو... خب این را حضرت فرموده ولی عملاً ما دیدیم او غلبه بر حمران پیدا نکرده و حمران بر او غلبه پیدا کرد.

س: چون لسانش حاکی از این است که محقق نمی‌شود، وقتی حضرت بفرمایند و امثال این...

ج: نه، حضرت همین را فرموده آن بقیه‌اش را واگذار به خود ما کرده دیگر. او واگذار به خود ما کرده دیگه، ولو می‌داند که ما این جوری محاسبه می‌کنیم.

پس بنابراین این هم قابل تصور است اما چون مصادیقش نادر است دیگر شاید به آن توجه نشده. و صلی الله علی محمد و آله.